

واقع‌گرایی و جنگ

عباس عبدي

سه دهه پیش که اتحاد جماهیر شوروی دچار فروپاشی شد و نظریه «پایان تاریخ» و «جهانی شدن» و همگرایی اوج گرفت و مقبول بسیاری افتاد، کمتر کسی فکر می‌کرد که طی این سه دهه بعد از آن شاهد این حد از جنگ و خونریزی و محلی‌گرایی و اگرایی باشیم، حتی ایالات متحده به عنوان سردمدار و برنده این وضعیت نیز عطای این تحولات را به لقای آن ببخشد و فردی چون ترامپ بیاید و امکان بازگشت دوباره او همچنان وجود داشته باشد. اکنون جنگ علیه اوکراین ته مانده این آرزوها را که دنیایی عاری از جنگ را نوید می‌داد بر باد داده است و شاید بشر مجبور شود به آغاز تاریخ بازگردد، البته برای جنگ به جای تیر و کمان و سرنیزه از موشک‌های بالستیک استفاده می‌کند. چرا این وضعیت رخ داده است؟ علل گوناگونی را می‌توان برشمرد. این یادداشت نیز در مقام پرداختن به آن نیست، صلاحیت آن را هم ندارد، ولی از یک منظر خاص به مساله جنگ می‌پردازد و نقدي است بر رویکردهای رایج سانتی‌مانتال یا احساساتی و غیرواقع‌گرا به جنگ. از بدو تاریخ بشر، جنگ وجود داشته است و احتمالاً کمتر زمانی باشد که بشر شاهد جنگ نبوده باشد، مگر آنکه بشریت در برابر سلطه و استثمار يك قدرت بزرگ سکوت کرده باشد که در واقع به هدف جنگ تن داده است. از سوی دیگر جنگ پدیده شومی است. در این باره نیز اتفاق نظر است. هیچ وجدان انسانی وقوع جنگ را مطلوب نمی‌داند. به ویژه کسانی که پیه جنگ به تن آنان خورده است. دیدن تصاویر جنگ بیش از هر وضعیت دیگری منزجرکننده است. ولی همین انسان در حالی که جنگ را مذموم می‌شمارد و فیلسوفان صلح‌طلب مدام در مذمت آن می‌نویسند و گروه‌های ضد جنگ فعال هستند، باز هم قهرمانان خود را در گذشته و عموماً در میان جنگجویان خود می‌جویند. چرا؟ ماجرا پیچیده است. انسان برای جلوگیری از جنگ در قرن گذشته کوشش‌های زیادی انجام داده، ولی همه شکست خورده‌اند. پس از جنگ اول جهانی، جامعه ملل را تاسیس کردند تا مانع تکرار چنان جنگی شوند، نتیجه نداد و کمتر از دو دهه بعد، جنگ دوم آمد که جنگ اول در برابرش کوچک می‌نمود. سپس سازمان ملل و شورای امنیت را تاسیس کردند، ولی از همان بدو تاسیس تاکنون روزی نبود که جنگ نباشد. از کره و

ویتنام گرفته تا اسرائیل و خاورمیانه و بالکان و قفقاز و آفریقا و... هر جای دیگری که بخواهید جنگ بوده است. برخی کوتاه مدت، برخی طولانی تر. در این میان ذهن همه متوجه تقصیر جنگ طلبهاست، البته این همه ماجرا نیست. همه جنگ دوم جهانی را ناشی از هیتلر و موسولینی و امثال آنان میدانند.

درست است، ولی کسی نمیگوید که نقش چمبرلین نخست وزیر صلح طلب بریتانیا در شعله ور کردن آن جنگ چه بود؟ هنگامی که اشغال و تصرف اتریش و چکسلواکی را به رسمیت شناختند به امید اینکه جنگ تمام شود، به طور طبیعی مجوز جنگ را صادر کردند. کاری که چرچیل جنگ طلب نمی پذیرفت و به نحو دیگری عمل کرد. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، پیمان ورشو از میان رفت و موجودیت یا فلسفه وجودی ناتو با پرسش مواجه شد. ولی نه تنها ناتو را حفظ کردند، بلکه کشورهای عضو ورشو و حتی برخی کشورهای تاسیس شده از فروپاشی شوروی را عضو ناتو و حلقه محاصره را علیه روسیه تنگتر کردند. چک، مجارستان، لهستان، بلغارستان، استونی، لتونی، لیتوانی، رومانی، اسلواکی و سپس آلبانی، کرواسی، مونته نگرو و مقدونیه را به ناتو ملحق کردند. یکی از آخرین و مهم ترین کشورهایی که میتواند به این پیمان ملحق شود و تنگناهای روسیه را تکمیل کند، اوکراین بود. اوکراینی که حتی روسهای مخالف شوروی نیز معتقد بودند که اوکراین و روسیه یک کشور هستند. حالا با آمدن دولت جدید در کیف، خواهان الحاق به ناتو و قرار گرفتن زیر چتر امنیتی آن شده است. در حالی که روسیه نیز دوران پس از فروپاشی را از سر گذرانده و به راحتی اجازه نمیداد که این اتفاق رخ دهد. اوکراین شاید دو دهه پیش ممکن بود که عضو ناتو شود، چون روسیه بسیار ضعیف بود ولی اکنون اجازه نمیدهند که عضو ناتو شود، پس باید سیاست متوازنی را در پیش می گرفتند. آنان باید روی داشته ها و امکانات و موقعیت خود حساب کنند و نه حمایت دیگران. این درسی است که ما نیز باید بگیریم و الا خواسته یا ناخواسته خود را درگیر بحران نظامی و جنگ می کنیم. بحران موشکی کوبا و واکنش ایالات متحده را فراموش نکنیم. کشورها به نسبتی که قدرت دارند اقدامات تحریک آمیز علیه خود را نمی پذیرند. در وضعیت کنونی الحاق اوکراین به ناتو به روشنی تحریک آمیز تلقی میشود. بنابراین مساله اصلی این است که جنگ اگر چه شوم است و باید از آن اجتناب کرد، ولی پدیده جنگ از میان رفتنی نیست، زیرا بسیاری از سیاست هایی که زیر لوای صلح طلبی انجام میشود، مساله موازنه قوا را در نظر نمی گیرند و مشوق یا زمینه ساز جنگ هستند. موازنه اتمی یا موازنه وحشت به این معناست که هیچ کدام از دو طرف دست به ماشه

نبرند، چون هر دو نابود میشوند، اگر این فلسفه حاکم بر رفتار قدرتهای هسته‌ای است، بنابراین باید به الزامات آن نیز پایبند بود و برای تحت فشار قرار دادن طرف مقابل دارای تسلیحات هسته‌ای حتی اگر رژیم نامناسب باشد، کوشش نکرد، چون بمب اتم دارد! آنچه نوشته شد به معنای دفاع یا محکوم کردن اقدامات یک طرف یا هر دو طرف ماجرا نیست که موضوعی دیگر است. ما از داوری اخلاقی صحبت نمی‌کنیم همچنانکه در نظام بین‌الملل رویکرد اخلاقی مورد توجه هیچ کشوری نیست. آنان هم که مواضع خود را اخلاقی نشان می‌دهند در اصل بر اساس منافع حرف می‌زنند، زیرا در موارد مشابه دیگر که منافعشان اقتضا کرده رفتاری مغایر اصول اخلاقی نشان داده‌اند. همانقدر که اشغال افغانستان و عراق و لیبی اخلاقی بود اشغال اوکراین هم هست. اگر امکان داشت که روابط بین‌الملل مبتنی بر اخلاقیات تضمین شده باشد، عالی می‌بود ولی چنین امکانی فقط یک رویا و خیال است. باید واقع‌گرایانه تحلیل و رفتار کرد. این انتقادی است که به رویکرد سیاست خارجی خودمان هم داشته‌ایم.

منبع: روزنامه اعتماد 7 اسفند 1400 خورشیدی